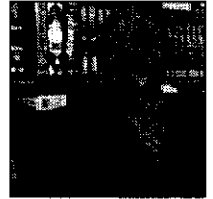


مقاله

درس‌هایی از تاریخ؛ سیاه‌کاری‌های بنی‌امیه سقوط بیت المقدس



فضل‌الله صلوات
بخش هفتم

معاویه در زمان عثمان

با پیشرفت سپاهیان اسلام در فلسطین و شامات، هر قتل امپراتور روم شکست خورد و منطقه را ترک کرد و مردم دیگر شهرها تسلیم شدند، غیر از شهر **بیت المقدس** که آن هم در محاصره قرار گرفت. مردم نصرانی شهر حاضر به مصالحه شدند به شرطی که شخص خلیفه به بیت المقدس بیاید و عهدنامه‌ای را امضا کند. عمر، خلیفه دوم هم از مدینه راه افتاد و در سال هفدهم هجری بود که به شام و بیت المقدس رسید. مردم شهر علاوه بر تأمین مالی، جانی و دینی از خلیفه خواستند که هیچ کلیسایی تخریب نشود، صلیبی شکسته نشود، هیچ یهودی در قدس ساکن نگردد، دینداری اجباری نباشد و مردم متعهد شدند خراجی مانند مردم مدائن بپردازند و دیگر اینکه رومیان را از قدس برانند و مردم آزاد باشند که هر جا خواستند بروند. (۶۰) خلیفه دوم این عهدنامه را امضا کرد و مردم درهای شهر را باز کردند و مسلمانان به درون شهر بیت المقدس رفتند.

کاش مسلمانان آن روز و مسیحیان آن زمان زنده بودند و می‌دیدند که امروز چه کسانی بر بیت المقدس مسلط شده‌اند و دیگر جایی برای مسیحیان و مسلمانان و اعراب ساکن آنجا باقی نگذاشته‌اند و همان‌ها که نباید به آن شهر وارد شوند، امروز با اسلحه در شهر حاکمند و جز خشونت چیز دیگری را نمی‌فهمند و برای بودن خودشان حاضرند دنیا را به آتش و خون بکشند، و امروز مسیحیان دنیا در خدمت آنانند و رؤسای جمهور آمریکا و سران دیگر کشورهای مسیحی نشین برای کشتار زنان و کودکان و فلسطینی‌های بی‌پناه، به آنها اسلحه می‌رسانند و حفظ امنیت اسرائیلی‌ها را بالاترین برنامه خود مثلاً برای اشغال کرسی ریاست جمهوری امریکا می‌دانند، افسوس!

خلیفه دوم وقتی به شهر بیت المقدس وارد شد از دو کلیسای بزرگ آن شهر، **المهد** که محل تولد حضرت عیسی (ع) بوده و کلیسای **قیامت** که

می‌گویند محل صلیب حضرت عیسی (ع) بوده است دیدن می‌کند و چون اذان ظهر گفته می‌شود خارج از کلیسا نماز را برگزار می‌کند که می‌آید بعدها مسلمانان بخواهند آنجا را به خاطر نماز خلیفه به مسجد تبدیل کنند، البته در زمان **عبدالملک مروان**، در همان قضایی که نماز خوانده شد، مسجد صخره بنا گردید. (۶۱)

پس از بازگشت خلیفه دوم، طاعون و وحشتناکی در سال ۱۸ هجری شام را فرا گرفت. بسیاری از مسلمانان طعمه مرگ شدند، از جمله فرماندهان و حاکمان مسلمان‌ها **ابوعبیده جراح**، **معاذ بن جبل**، **یزید بن ابوسفیان**، **شرحیل بن حسنه**، **فضل بن**

یکی از اشکالات کار عثمان تقسیم مردم به خودی و غیر خودی بود. او به وابستگی خوب می‌رسید و پول‌های بیت‌المال را ارزانی آنها می‌کرد

عباس و سهیل بن عمرو و این بیماری در گذشتند و عمر، معاویه را به جای همه آنها گماشت، ولایت آنها را به معاویه داد و معاویه حاکم علی‌الاطلاق شامات شد و بازی‌های روزگار عجیب است. اگر معاویه هم به مرض طاعون مرده بود سرنوشت اسلام و مسلمین تغییر پیدا نمی‌کرد؟

عمر وعاص در همان ایام، سال ۱۸ هجری به سوی مصر رفت و در مدتی طولانی تا سال ۲۰ مصر را متصرف شد. او همکار، همدست و همراه معاویه بود و شامیان، مصریان و فلسطینی‌ها، همه جانب اعراب را گرفتند و رومی‌ها را رها کردند. این نیز یکی از رموز موفقیت معاویه بود و رومی‌ها با مردمان سرزمین‌های

تصرفی به عدالت رفتار نمی‌کردند و هر کس که به عدالت رفتار نکند مورد تنفر مردم قرار می‌گیرد. (۶۲) پس از ترور خلیفه دوم در روز اول ماه محرم سال ۲۴ هجری و تشکیل شورای خلافت که عمر به **عبدالرحمن بن عوف** تقریباً دو رأی داده بود، عثمان و عبدالرحمن از پیش با هم عقد اخوت داشتند و عبدالرحمن شوهر خواهر عثمان بود. **سعد وقاص**، پسر عموی عبدالرحمن و هر دو از قبیله **بنی زهروه** بودند، «و مال الاخر لصوره» (۶۳) تمایل او به سوی دامادش بود و اگر طلحه و زبیر هم طرف علی (ع) را می‌گرفتند، باز هم اکثریت از آن عثمان می‌شد. همه آنها می‌خواستند از آن عدالت علی (ع) می‌ترسیدند و ترجیح می‌دادند که عثمان خلیفه شود، تنها حق گریانی چند مانند **عمار یاسر** و **مقداد**، علی (ع) را می‌خواستند. (۶۴)

در نهایت با ریزنی‌های بنی‌امیه و تلاش‌های پشت‌پرده ابوسفیان، معاویه و وابستگان به آنها در اطراف عثمان و فداکاری **عبدالرحمن بن عوف**، عثمان به خلافت رسید و پس از چندی به تدریج سرنوشت اسلام و مسلمان‌ها به دست بنی‌امیه افتاد. آنها بیش از هزار ماه بر سر کار ماندند و دیدیم که بنی‌امیه مسلمانان را به روز سیاه نشاندند و اسلام را به انحراف کشاندند.

طبری عامل خدعه **عبدالرحمن عوف** را **عمر وعاص** می‌دانند و خود **امام علی (ع)** مطرح کردن سیره شیخین را توسط عبدالرحمن، خدعه نامیدند. (۶۵) البته همین عبدالرحمن که آستن پول‌های بسیاری شده بود و صاحب نظر در حکومت و به اصطلاح تاجبخش بود، در اثر دخالت‌های بسیار در کار عثمان، با الهام از سنت و روش شیخین، با او اختلاف پیدا کرد و به دستور عثمان توسط همان مزدورانی که به خاطر پول خود را **انصار عثمان** می‌دانستند کتک مفصلی خورد و دیگر از جا برخاست تا مرد. (۶۶)

دی و پنجم ۸۷ شمس‌الزمان

این شورا چه اختلاف‌ها که پدید آورد و چه مدعیانی را برای خلافت مطرح کرد. حتی معاویه، شورای پیشنهادی خلیفه دوم را سبب اختلاف میان مسلمان‌ها می‌دانست و می‌گفت که خلیفه دوم با این پیشنهاد، **طلحه، زبیر و سعد بن ابی وقاص** را که هیچ لیاقتی نداشتند به فکر خلیفه شدن انداخت. (۸۷) اختلافات و درگیری‌های بعدی تا دوران **مصعب بن زبیر** و تا اواخر قرن اول به خاطر نتایج این شورا بود. کاش اندیشمندانی بی‌نظر از شیعه و سنی دور هم می‌نشستند و بی‌غرضانه، این شورایی را که به انتخاب عثمان انجامید، مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دادند و از نظر علمی و تاریخی به نتیجه‌ای می‌رسیدند که چرا شورا؟ چرا این افراد؟ چرا آن دستورالعمل‌ها؟ و چرا جهت شورا به سوی بنی‌امیه رفت؟ نقش پنهانی ابوسفیان و معاویه در این شورا چه بود؟ عبدالرحمن بن عوف با چه شرایطی حاضر شد با عثمان بیعت کند؟ عمروعاص و مغیره در کنار شوراییان چه می‌کردند؟ آنها چرا می‌خواستند خود را وارد شورا کنند؟ چرا عثمان به روش شیخین (ابوبکر و عمر) عمل نکرد؟ آیا در آن شرایط می‌خواست عبدالرحمن عوف را فریب دهد یا مردم را؟ و صدها چرای دیگر که در این موضوع وجود دارد و در تاریخ اسلام هنوز بدون پاسخ و مبهم باقی مانده است.

نمی‌شود هر کسی به هر صورتی که پیش آمد خویشتر را حاکم کند و جامعه را آن‌طور که مایل بود، بچرخاند. خلیفه دوم گفته بود هر کس با خلیفه تعیین شده پس از او بیعت نکرد، گردنش را بزنند و چون امام علی از بیعت خودداری کرد، به او گفتند: «بایع و گرنه جاهلندناک، بیعت کن و الا با تو می‌جنگیم، امام علی چه می‌توانست بکند؟ و با کدام یار و مددکار می‌توانست ایستادگی کند؟» (۸۸)

عثمان در زمان ابوبکر، نامه‌های او را می‌نوشت و در زمان عمر به عنوان بزرگ بنی‌امیه با عمر رابطه برقرار کرد و با او دوست شد. ترکیب شورا طوری بود که خلافت از آن عثمان شد.

ابوسفیان پس از حضور عثمان در میان خانواده و قبیله‌اش، آن جمله معروفش را گفت که: «این امر در دست تیم (طایفه ابوبکر) قرار گرفت، در حالی که لیاقت نداشتند، پس از آن در دست عدی (قبیله عمر) قرار گرفت که آنها هم لیاقت نداشتند و اکنون در منزلگاه خود قرار گرفته و جای خود را پیدا کرده است، آن را میان خود موروثی کنید و میان فرزندان خود بگردانید که بهشت و جهنمی در کار نیست.» (۸۹) یکی از اشکالات کار عثمان تقسیم مردم به خودی و غیر خودی بود. او به وابستگانش خوب می‌رسید. پول‌های بیت‌المال را ارزانی آنها می‌کرد. امام علی می‌فرمایند: «يَخْضِمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةً

الابِلَ نَيْسَةَ الرَّبِيعِ بنی‌امیه به جان بیت‌المال افتاده و آن را می‌بلعیدند، همان‌طور که شتر، سبزه‌های بهاری را با ولع می‌خورد.» (۹۰) در اثر بی‌سیاستی، عدم مدیریت، مشاوران ناپاک و دنیاپرست، توطئه‌های ابوسفیان و معاویه، عمروعاص و مغیره و تحریک مردم توسط اینها و متهم شدن به بی‌عدالتی و بی‌تقوایی، مسلط کردن بنی‌امیه بر سر مردم، بدعت‌هایی که در اسلام گذاشته شد، پایمال کردن خون هرمرزان و دیگر ایرانیان بی‌گناه و تبعیض در اجرای احکام الهی و... عثمان مورد تنفر مردم قرار گرفت.

در اثر بی‌سیاستی، عدم مدیریت، مشاوران ناپاک و دنیاپرست، توطئه‌های ابوسفیان و معاویه، عمروعاص و مغیره و تحریک مردم توسط اینها و متهم شدن به بی‌عدالتی و بی‌تقوایی، مسلط کردن بنی‌امیه بر سر مردم، بدعت‌هایی که در اسلام گذاشته شد، پایمال کردن خون هرمرزان و دیگر ایرانیان بی‌گناه و تبعیض در اجرای احکام الهی و... عثمان مورد تنفر مردم قرار گرفت

او در سال‌های اولیه خلافت با مردم مدارا می‌کرد، مخصوصاً به قریشیان توجه داشت. عثمان از ابتدای روی کار آمدن در فکر استقرار خلافت در بنی‌امیه بود. او می‌دانست که چه کار می‌کند، برخی این امر را از ضعف او نوشته‌اند، ولی باید گفت با زیرکی و سیاست اهداف خود را پیش می‌برد، بنی‌امیه را مطرح کرده و امام علی را منزوی و خانه‌نشین می‌نمود و اگر علی در زمان دو خلیفه پیشین، گناه به گناه در برخی مسائل و احکام مورد مشورت قرار می‌گرفت، در زمان عثمان در انزوای کامل بود، نه تنها علی که **عبدالله بن مسعود، ابوذر، عمار یاسر** و دیگر صحابیان راستین محمد(ص) را مورد اهانت قرار می‌داد، باشد که از چشم‌ها بیندازد و در نظرها بد جلوه دهد. او آرام، آرام و با تأتی و سیاست عمل می‌کرد، حتی افراد بدنام و مرموزی مثل عمروعاص را هم کنار گذاشت و دیدیم که این دشمن تراشی‌های بسیار به زیانش تمام شد. (۹۱)

زورگویی، استبداد و خوردن مسال مردم، لازمه حکومت‌های خودکامه است و در هر دوره و زمانی این حرکت عملی می‌شود. همیشه و همه‌جا اطرافیان و حواشی سلاطین و قدرتمداران از پادشاه‌ها و رانت‌های حکومتی استفاده کرده و اموال بیت‌المال را تیول خود می‌کنند. چه بسیاری از حاکمان که لازمه سلطه را جمع کردن مال و منال می‌دانند و قلع و قمع مخالفان و اکثر از ابزار دین و عقاید مردم سوءاستفاده می‌کنند، ولی از صالح‌ترین یاران پیامبر(ص) آن هم در سال‌های اولیه حاکمیت عثمان، این شیوه برای مسلمانان قابل تحمل نبود و نمی‌توانستند افرادی را مشاهده کنند که اموال مردم را می‌خورند، می‌بخشند، می‌برند و حیف و میل می‌کنند.

با وجود عدم مدیریت و عملکرد بد خلیفه، تحریک‌های مخالفان و بدگویان و وجود صحابه پیامبر(ص) که اکثراً تحمل بدعت‌ها و انحرفات از اسلام و مسلمانی را نداشتند و وجود نادرستان را در دستگاه خلافت، خوش نمی‌داشتند، چه کاری باید می‌شد؟

عثمان ریاست‌ها و مسئولیت‌ها را به خویشان، بستگان و همفکران خود می‌داد. ابتدا به استانداران خلفای پیشین احترام می‌گذاشت، ولی به مرور زمان و پس از چند سال که بر اوضاع مسلط شد، به تحریک **مروان بن حکم**، غیر از معاویه، یکی یکی، والیان را از صحنه سیاست کنار گذاشت و افرادی تازه کار و کم‌اطلاع از مسلمانی را بر سر حکومت‌ها گماشت. در زمان عثمان، حاکمیت و اقتدار در دست فرصت‌طلبانی مانند **حکم بن ابی العاص، مروان بن حکم، ولید بن عقبه، ابوسفیان و معاویه** و امثال آنها افتاد، اینها در زمان پیامبر(ص) مطرود، ملعون و تبعیدی بودند، به طوری که ابوبکر و عمر حاضر نشده بودند که حکم و پسرش مروان را به مدینه راه دهند، ولی عثمان با عزت و احترام آنها را به مدینه بازگرداند و آنان را مشاور مخصوص خود قرار داد. (۹۲)

عثمان حتی عمروعاص را که می‌توانست پشتوانه‌ای محکم برای او باشد در سال ۲۷ هجری از حکومت مصر برداشت و برادر رضاعی خود، **عبدالله بن سعد ابی سرح** را به جای او گذاشت. کسی که پیامبر(ص) حکم کشتنش را داده بود. (۹۳) عبدالله نتوانست شمال آفریقا را که به آن مصر می‌گفتند اداره کند، به طوری که مردم علیه او عصیان کردند و عمروعاص نیز مردم را بر علیه او و عثمان تحریک کرده و می‌شوراند، همان‌گونه که شاهد بودیم، قیام مردم علیه عثمان، از مصر آغاز شد.

عثمان مخالفان خود را تبعید و مضروب می‌کرد و گاهی ترتیب قتل آنها را می‌داد و شایع می‌کردند که اجنه آنها را کشته‌اند. **مالک اشتر، کمیل بن زیاد، ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عمار یاسر**

نیابین عیاض از آن جمله بودند. عبدالله بن مسعود در اثر کتک‌هایی که از غلامان عثمان خورد از دنیا رفت. ابوذر را به محل ریزه تبعید کرد و این صحابی بزرگ پیغمبر (ص) در سال ۳۲ در آنجا مرد. (۷۶)

یکی از معتزضان به عثمان، ابوذر، صحابی بزرگوار پیامبر (ص) بود که در مورد ثروت اندوزی عثمان و اطرافیاتش و بخشش‌های بسیار او به بنی امیه، آیه گنز را خواند. (۷۵) که **ابی بن کعب و کعب الاحبار** یهودیان مسلمان شده و عالمان وابسته به عثمان، آیه را تفسیر به رأی کرده و ابوذر به آنها حمله کرد. نوشته‌اند که چویدستی یا استخوان شتر و یا کفشی را بر سر کعب الاحبار کوبید که چرا قرآن را تحریف می‌کند. ابوذر را به شام تبعید کردند و او دربار شام را بدتر از حکومت مدینه دید و پیوسته فریاد برمی‌آورد. ابوذر کارهای معاویه را ناشایسته‌تر از عثمان و ضد اسلام و ضد مردم می‌دانست. آن‌قدر فریاد «وا اسلاما» سر می‌داد که ممکن بود شام آرام معاویه را به آشوب بکشاند.

معاویه خواست ابوذر را مانند دیگران با پول و هدایا آرام کند، ولی ابوذر دینش را به دنیای ستمکاران و بدعتگذاران نمی‌فروخت. او از گرفتن پول و هدیه معاویه خودداری کرد. سرانجام به دستور عثمان، ابوذر را با وضع رنج آوری به مدینه باز گردانند و چون دیدند که فریاد حقوقی او خاموش نمی‌شود او را به **ربذه** - که محل مناسبی برای او نبود - تبعید کردند و ابوذر، یکی از شایسته‌ترین صحابیان پیامبر (ص) در تنهایی مرد.

عثمان، ابوذر را، مردی که پیامبر (ص) درباره او فرموده بود: آسمان بر سر صادق‌تر از ابوذر سایه نیفتاده است، متهم به دروغ‌گویی می‌کرد. (۷۶) تنها امام علی از ابوذر و از دیگر مظلومان دفاع می‌کرد، ولی در دستگاه پیشوای بنی امیه و نماینده‌اش معاویه، علی محلی از اعراب نداشت. هنگام تبعید ابوذر، عثمان دستور داد کسی ابوذر را بدرقه نکند، اما علی و فرزندان، ابوذر را بدرقه کردند، که مروان به امام اعتراض کرد، چرا از فرمان خلیفه سرپیچی می‌کند؟ امام با تهدید او را از سر راه خود کنار زدند. حضرت علی هنگام **خداحافظی** به ابوذر فرمودند: «ای ابوذر، تو به خاطر خدایا اینان خشم کردی و اینان از ترس دنیای خود وحشت کردند و... امام حسن نیز سخنانی ایراد فرمود. در پایان ابوذر گفت: یا علی، وقتی تو و فرزندان را می‌بینم به یاد سفارش‌های رسول‌الله (ص) درباره شما افتم و گریه می‌کنم. (۷۷)

ابوذر در ریزه وصیت کرده بود که پس از وفات او کسی از عمال حکومت عثمان در مراسم غسل، تکفین و تدفین او حاضر نشود.

یکی از علل نارضایی مردم از عثمان همین برخورد ناخوشایند او با ابوذر و دیگر صحابه (ص)

بود. جاحظ نوشت: «مردم عثمان را به خاطر اینکه ابوذر را تبعید کرد کشتند. مگر ابوذر چه کرده بود و چه می‌گفت؟ آیا او غیر از اعتراض به حیف و میل اموال عمومی و بردن، خوردن، اسراف بیت‌المال و به اصطلاح رانت‌خواری‌ها حرف دیگری داشت؟ (۷۸) حکومتیان، ابوذر را متهم به فتنه‌گری و تشویش اذهان مردم می‌کردند. (۷۹) و او را مجرم می‌دانستند، چون سخن از قرآن و کلمات پیامبر (ص) می‌گفت. ابوذر می‌گفت: از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود: «فعلیکم بکتاب‌الله و علی» و علی (ع) اول مؤمن است و... (۸۰)

آری گفتن حدیث درباره علی و دفاع از حقوق

**عثمان ریاست‌ها و مسئولیت‌ها
رایه خویشان، بستگان و
همفکران خود می‌داد. ابتدا
به استانداران خلفای پیشین
احترام می‌گذاشت، ولی به مرور
زمان و پس از چند سال که بر
اوضاع مسلط شد، به تحریک
مروان بن حکم، غیر از معاویه،
یکی یکی، والیان را از صحنه
سیاست کنار گذاشت و افرادی
تازه کار و کم‌اطلاع از مسلمانی
را بر سر حکومت‌ها گماشت**

مردم، از نظر بنی امیه جرم به‌شمار می‌آمد. وقتی عقیده‌ها منحرف شد، اسلام التقاطی و تفسیرهای به رأی و اجتهاد در برابر نص قرآن پیش می‌آید، که از نخستین آثار آن دستبرد به اموال مردم و کشتن آزادی‌ها است و اینکه معترضان را منکوب و محصور کنند.

فریاد دادخواهی ابوذرها در طول تاریخ، همیشه برای جلوگیری از انحراف‌هاست، و لازمه قدرت‌های خودکامه آن است که ابوذرها را به ریزه تبعید کنند تا در همان‌جا در تنهایی و گرسنگی بمیرند.

وقتی ابوذرها نباشند، امثال علی‌ها بدون یاور می‌مانند و خانه‌نشین می‌شوند، وقتی همه مردم ابوذر نشدند، معاویه‌ها خلیفه می‌شوند و مسند جانشینی پیامبر را اشغال می‌کنند، قدرتمدار و حاکم علی‌الاطلاق و...

عثمان مخالفان را بیشتر به شام، محل سلطه معاویه تبعید می‌کرد. عثمان بخش عمده کارهایش را به اعتماد قوت و قدرت معاویه در شام انجام می‌داد.

نویسندگان شیعه و سنی کدام جرمی را جز حفرگویی برای ابوذر، مقداد، عبدالله مسعود، عمار یاسر و... نوشته‌اند که مستحق مجازاتی اینچنین سنگین باشند؟

حتی عثمان و اطرافیاتش، امام علی را متهم می‌کردند و فریاد دادخواهی صحابه پیامبر (ص) و مردم را در اثر تحریکات علی می‌دانستند. (۸۱)

وقتی امام علی از معتزضان و حفرگویان حمایت داشت یا اعتراض آنها را تأیید می‌فرمود، عثمان به علی اهانت می‌کرد و در جریان بدرقه علی و فرزندان از ابوذر، عثمان، از علی خشمگین شد و گفت که مروان را بر علی ترجیح می‌دهد. (۸۲)

عثمان تنها رقیب خود را علی می‌دانست و نهایت سعی را داشت که علی در جایی مطرح نشود، چون امام از جریان‌های مربوط به حق طرفداری می‌کرد و اهانت به صحابه پیامبر (ص) را بر نمی‌تافت، عثمان احساس دشمنی بیشتری می‌نمود. وقتی امام به تبعید عمار یاسر اعتراض کردند عثمان گفت: خود تو بیشتر سزاوار تبعید هستی. (۸۳) مخالفان هم بیشتر دور اطراف علی بودند و عثمان و اطرافیاتش بسیار نگران می‌شدند، با این حال باز هم از امام می‌خواستند که برای آنها وساطت کند. امام برای کشتن عثمان موضعی نگرفتند، ولی این را می‌دانستند که معاویه از کشته شدن عثمان بهره می‌گیرد.

عثمان اگر از آزار و تبعید مخالفانش سود نمی‌برد، سعی می‌کرد که آنها را با پول، به اصطلاح نمک گیر کند و به آنها حق‌السکوت بپردازد. البته در بسیاری موارد هم موفق بود و به‌ندرت می‌شد که کسی مانند ابوذر از گرفتن حق‌السکوت خودداری کند.

عثمان مقدار سی هزار درهم پول و لباس برای **ابی حذیفه** فرستاد، تا او هم مثل دیگران در برابر بدعت‌ها و حیف و میل اموال مسلمین ساکت باشد. ابی حذیفه پول‌ها و لباس‌ها را به مسجد آورد و در میان مردم گفت: «ای مسلمانان، آیا می‌بینید که عثمان می‌خواهد مراد دینم فریب دهد؟ (۸۴) و افشاگری‌هایی علیه عثمان کرد.

مروان حکم، عقل منفصل خلیفه سوم به او گفت: «اگر عمار یاسر را بکشد از دست بقیه خلاص می‌شود. (۸۵)

مشاوران خلیفه از بنی امیه، پیشنهاد می‌کردند که عثمان، صحابه و دیگر معترضان را به جبهه‌های دور دست جنگ بفرستد تا از شر انتقادهای آنها آسوده باشد. عده دیگری هم پیشنهاد دادن پول و بخشش را داشتند تا اوضاع آرام شود.

اطرافیان مانع می‌شدند که عثمان در برابر متقدمان کوتاه بیاید و بعضی از درخواست‌های اصلاحی آنها را بپذیرد.

عثمان بسیار کینه‌ورز بود و تاب تحمل انتقاد را

نداشت، حتی دستور می داد که معترضان را به زندان بیندازند. او هیچ گاه حاضر نبود نظر مخالفی را قبول کند.

وقتی در هنگام محاصره خاندانش، مجبور شد که برخی درخواست‌ها را بپذیرد، پس از برداشته شدن محاصره و فشار، مجدداً به استبداد روی آورد و عقیده خود را تحمیل کرد و دوباره روی حرف خود ایستاد.

هر چه عثمان بر استبداد خود می افزود، اعتراض‌ها بیشتر می شد و همین خودکامگی‌ها و خودمحوری‌ها بود که او را ساقط کرد و همه دیکتاتورها به همین سرنوشته دچار می شوند. این یک اصل در جهان هستی است که حتمی الوقوع است.

عثمان کشته شد، ولی استبداد او همچنان باقی ماند. معاویه و یزید راه او را دنبال کردند، دیگر خلفای بنی امیه و بنی عباس و... همچنان مردم را به زور شمشیر و ادا به اطاعت از خود می کردند.

عبدالله بن مسعود در کوفه با ولید بن عقبه حاکم عثمان درگیر بود و انحراف‌های او را یادآوری می کرد. ولید به عثمان شکایت برد و او را علیه ابن مسعود تحریک کرد، عثمان، ابن مسعود را به مدینه احضار کرد و مورد اهانت قرار داد و حقوق او را از بیت‌المال قطع کرد. عبدالله بن مسعود نیز وصیت کرد که پس از مرگ **عمّار یاسر** بر او نماز بگزارد و این اهانتی به عثمان بود. (۸۶)

عثمان در دوران خلافت مرتکب بدعت‌هایی شد که در تواریخ اسلام به وضوح به آنها اشاره شده است. (۸۷) و اعتراض‌ها و فریادهایی را به دنبال داشته است.

در اواخر عمر وقتی خطر از نزدیک می دید، پوزش می خواست و توبه می کرد، ولی هرگز بدان عمل نمی نمود.

بر خورد او با مردم متکبران، با خشونت و نامناسب بود. صحابه پیامبر را از خود آزرده کرده بود، مخصوصاً اگر در برابر خطاهایش به او تذکری می دادند. نهایت سعی را داشت که به صحابه کاری واگذار نکند، آنها را سفیه می خواند و تبعیدشان می کرد. (۸۸)

و شاید این قاعده روزگار باشد که همیشه عوامل مؤثر در نقاط عطف تاریخ، پایداران و مقاومتان و رنج کشیدگان برای تکوین پیروزی‌ها، باید کنار گذاشته و منزوی شوند، تا مبادا مدعی شوند که ما هم در این موفقیت سهمی داشته‌ایم و کارهای بوده‌ایم و در نهایت مورد اتهام قرار می گیرند.

از دیگر عوامل سقوط عثمان بذل و بخشش‌های بی دریغ او به بنی امیه بود. شاید از این وحشت داشت که ببرد و مقداری از پول‌های بیت‌المال باقی بماند و بنی امیه از آن هم بی نصیب بمانند، به طوری که عایشه و طلحه و زبیر هم لب به اعتراض گشودند. (۸۹) شاید

آنها هم سهم بیشتری را طلب می کردند و نوشته‌اند که مخالفت عایشه با عثمان از وقتی شروع شد که عطا یایش از بیت‌المال قطع شد. (۹۰)

عثمان، فدک **حضرت زهرا (س)** را به دامادش **مروان بن حکم** بخشید در صورتی که ابوبکر آن را به عنوان اموال عمومی گرفته بود، فقط خمس غنائم افریقیه را که حدود پانصد هزار دینار بود به مروان داد. (۹۱) مردم از زمان عثمان به بیت‌المال، **مال الله** گفتند تا خلیفه آن به نظر آنها نماینده خدا بود بتواند هر گونه تصرفی در آن داشته باشد و به هر کس بخواهد ببخشد.

مردم، عثمان را به خاطر اینکه ابوذر را تبعید کرد کشتند. مگر ابوذر چه کرده بود و چه می گفت؟ آیا او غیر از اعتراض به حیف و میل اموال عمومی و بردن، خوردن، اسراف بیت‌المال و به اصطلاح رانت خواری‌ها حرف دیگری داشت؟

وقتی عقیده‌ها منحرف شد، اسلام التقاطی و تفسیرهای به رأی و اجتهاد در برابر نص قرآن پیش می آید، که از نخستین آثار آن دستبرد به اموال مردم و کشتن آزادی‌ها است و اینکه معترضان را منکوب و محصور کنند

از زمان عثمان به جای توجه به مسائل اسلامی، رهبری و هدایت مردم، فقط روی قدرت، ثروت و طرد مخالفان تکیه می شد و دیگر هیچ. (۹۲)

خشت‌های کج پشت سر هم و روی هم چیده می شد و تا ثریا دیوار کج بالا می رفت.

معاویه هم پس از عثمان مال مردم و بیت‌المال را **مال الله** گفت و در آن تصرف کرد. (۹۳)

انحصار گرایان ابتدا از خدا شروع می کنند و سپس به خود ختم می نمایند و اموال مردم را میان یاران، حامیان و متملقان خود تقسیم می کنند و امتیازات و رانت‌ها را به ایادی خود می دهند. ابوذر به معاویه اعتراض می کند که «چرا مال المسلمین» را «مال الله می خواند و در آن تصرف می کند؟

زهرا می گوید: در خزانه بیت‌المال حواله‌های

فروانی بود که عثمان برخی را به کسانی از خویشانش بخشیده بود. به همین جهت افرادی بر او طعنه زدند، وقتی خیردار شد گفت: این «مال الله» است، من به هر کس بخواهم می دهم. عمّار یاسر به او اعتراض کرد، پس عثمان دستور داد او را آنقدر زدند که بیهوش شد. (۹۴)

این سیاست عملی عثمان و کارگزارانش مخصوصاً معاویه بود که در شام برای خود امپراتوری و سلطتی بالاتر از دوران پیشین ایران و روم تشکیل داده بود.

بعضی دیگر نوشته‌اند که عثمان سیاست حکومتداری و مدیریت سیاسی نداشت و از اول تا آخر اسیر دست اطرافیان بود و همین باعث شد که مردم علیه او شوریدند.

سودپرستی و فساد اطرافیان عثمان و گرایش شدیدش به پاند بنی امیه او را به کشتن داد و خلافت و حاکمیت مسلمانی را تضعیف کرد. (۹۵)

غیر از بنی امیه، افرادی دیگر هم بودند که برای تملق‌گویی‌های خود از خوان بی دریغ بیت‌المال بهره می بردند و از خلیفه طرفداری می کردند، از جمله **عبدالله سلام**، یهودی مسلمان شده، **زید بن ثابت**، **حسان بن ثابت**، شاعر درباری، **ابوهریره**، **کعب بن مالک** و...

مسعودی در کتاب خود درباره **حسان بن ثابت** نوشته: «و کان حساناً عثمانياً منحرفاً» (۹۶) و بعدها این جمله شعار مخالفان عثمان بود. **حسان** پس از قتل عثمان، با علی بیعت نکرد، با اینکه خود شاهد جریان غدیر بود و درباره واقعه غدیر شعر غزایی سروده بود. (۹۷)

حسان در روز غدیر خم، اشعاری را سرود که مورد توجه آن حضرت قرار گرفت:

بِنَادِيهِمْ يَسُومُ الْغَدِيرِ نَبِيَهُمْ
يَحْتُمُ وَاسْمِعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيَسَا
فَقَالَ لَهُ قَوْمٌ يَا عَلِيُّ فَاَنْتَ

جَمَلْتِكَ مِنْ بَعْدِي اِمَامًا وَ هَادِيَسَا
روز غدیر پیامبران آنها را مورد خطاب قرار داد که سخن پیامبر را بشنو. پس فرمود: ای علی از جای برخیز؛ به تحقیق، من تو را پس از خودم امام و رهبر برای مردم قرار دادم و...

معاویه در دستگاه عثمان

معاویه در اواخر خلافت عثمان به مدینه آمد، عثمان را دید که در حضور عده‌ای از مردم نشسته و از کارهای گذشته خود که درباره آن اعتراض شده بود پوزش می خواهد و می گوید: پیامبر (ص) توبه کافر را هم می پذیرفت و من عموم حکم را از این جهت به مدینه برگرداندم که توبه کرد و من توبه‌اش را پذیرفتم و اگر میان او، ابوبکر و عمر هم همین پیوند خویشاوندی که با من دارد می بود، آن دو هم او را پناه می دادند، اما آنچه که در مورد عطا‌های من از اموال خداوند اعتراض می کنید، حکومت بر عهده من

و واگذار شده به من است. در این مال به هر نوع که آن را به صلاح امت بین حکم و تصرف می کنم، و گرنه برای چه چیزی خلیفه باشم؟

پس از سخنان عثمان، معاویه رو به حاضران کرد و گفت: ای مهاجران، شما خود می دانید که پیش از بعثت محمد (ص) کسی نبودید و اعتباری نداشتید، امتیاز شما این بود که سبقت در مسلمانی دارید، مردمان صاحب شرافت و ریاست به پیامبر ایمان نیاوردند (منظورش ابوسفیان، فرزندانش و دیگر طلقاء بود) و بدین وسیله شما به ریاست رسیدید، تا هنگامی که راست و استوار باشید، این امتیاز

سبقت در اسلام برای شما هست. عثمان را رها کنید، بگذارید آرام در بستر خود بمیرد. سیادت از دست شما بیرون می رود و دیگر سبقت در اسلام و مهاجرت برای شما امتیازی نخواهد بود. بدین وسیله می خواست سابقه در اسلام و مهاجرت و صحابی بودن را بی ارزش جلوه دهد. علی پاسخ او را با تندید داد که تو را با این امور چه کار است؟ علی خشمگین آن جلسه را ترک کرد. عثمان که می خواست مانع رفتن علی شود، موفق نشد، آنگاه گفت: "به خدا قسم خلافت به تو و فرزندان تو خواهد رسید." (۸۸)

روز بعد معاویه در مسجد پیامبر (ص) نزد علی، طلحه، زبیر و گروهی از مهاجران که نشسته بودند آمد و در برابر آنها نشست و گفت: «به خدا سوگند می خورم که اگر این پیر مردان (عثمان) را به حال خودش باقی نگذارید تا به مرگ طبیعی در بستر خود بمیرد، چیزی جز این شمشیر به شما نخواهم داد» (۸۹) و برخاست و بیرون رفت.

و این تهدیدی بود که معاویه انجام و به سران مسلمانها اخطار داد که پس از عثمان من همه کاره ام و اگر شما ادعایی داشته باشید، با این شمشیر طرف هستید. حساب کارتان را بکنید. فکر نکنید با مرگ عثمان چیزی به شما می رسد و شماها در خلافت سهمی خواهید داشت. من با قدرت در برابر شما می ایستم. طلحه گفت: خدایش بکشد که تیری رها کرد و به نشانه زد و هدفش را گفت.

شاید در همان مجلس یا در جلسه ای دیگر که علی، طلحه، زبیر، سعد و قاص و ابن عباس بودند، معاویه آنها را مخاطب قرار داده و گفت: آرام تر قدم بردارید و بدانید که پشت سر عثمان کسی هست که اگر با او پنجه در افکنید، او نیز با شما در خواهد افتاد. اگر به ناراضی ها و اعتراضات دامن زبید و به این رفتار خود ادامه دهید، با شدت و قدرت، رو در روی شما خواهد ایستاد و مانند خود شما با شما برخورد خواهد داشت و خونها ریخته خواهد شد. به خود

آیید و مدارا کنید و مواظب رفتار خود باشید، تا رأی دیگری بر شما غالب نشود... (۹۰)

حاضران از گفتار معاویه به شدت ناراحت شدند و عثمان و معاویه را تنها گذاشتند و رفتند.

معاویه به عثمان گفت: اجازه داده شود گردن این چند تن زده شود، مخصوصاً علی، طلحه و زبیر. عثمان اظهار نگرانی کرد، چرا که نمی توانست رضایت دهد صحابیانی نزدیک به پیامبر، بی گناه کشته شوند.

معاویه گفت: اگر آنها را نکشی، آنها تو را به کشتن خواهند داد و بعدها دیدیم که این پیش بینی درست از کار در آمد و تنها علی بود که خود را از معرکه دور نگاهداشت.

معاویه سه پیشنهاد برای عثمان داشت؛ یکی آنکه

فریاد دادخواهی ابوذرها در طول تاریخ، همیشه برای جلوگیری از انحرافهاست، و لازمه قدرت های خودکامه آن است که ابوذرها را به ریزه تبعید کنند تا در همان جادر تنهایی و گرسنگی بمیرند. وقتی ابوذرها نباشند، امثال علی بدون یاور می مانند و خانه نشین می شوند، وقتی همه مردم ابوذر نشندند، معاویه ها خلیفه می شوند و مسند جانشینی پیامبر را اشغال می کنند، قدر تمدار و حاکم علی الاطلاق و...

چهار هزار سپاهی شامی برای حفظ جان خلیفه به مدینه بفرستد، که عثمان آن را به مصلحت نمی دانست و بهانه آورد که جیره آنها را نمی توانم از بیت المال تأمین کنم.

پیشنهاد دوم آن بود که عثمان، صحابه سرشناس و سران معتزضان و مخصوصاً بزرگان مهاجرین را به مأموریت های دوردست بفرستد که فرصت با هم بودن و توطئه نداشته باشند، عثمان از این اقدام هم وحشت داشت، چون بعضی آنها از اصحاب شورای خلیفه دوم بودند و مورد توجه مردم و باعث تشدید مخالفت ها می شد.

پیشنهاد سوم معاویه آن بود که عثمان اجازه دهد اگر کشته شد، معاویه به خونخواهی او برخیزد. عثمان این یکی را پذیرفت و معاویه به دنبال برنامه ریزی های

آینده خود رفت.

پی نوشت:

۶۰. فتح البلدان، ص ۱۶۵، تاریخ طبری.
۶۱. فتح البلدان، ص ۱۶۵.
۶۲. فتح البلدان، بلاذری، تاریخ الخلفاء، سیوطی.
۶۳. خطبة شفشیه، نهج البلاغه.
۶۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۸.
۶۵. همان.
۶۶. شرح نهج البلاغه، ابن الحدید، ج ۱، ص ۱۹۶.
۶۷. العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۸۱.
۶۸. شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۵۹.
۶۹. اغانی، ج ۴، ص ۳۵۶ (تکرار این داستان به خاطر تکرار مدارک می باشد که هر کدام با عبارتی نقل کرده اند).
۷۰. نهج البلاغه، خطبة شفشیه.
۷۱. طبقات الکبری - طبری - الامامه و السیاسة.
۷۲. انساب الاشراف، القسم الرابع، ص ۵۱۴.
۷۳. الامامه و السیاسة (بن قتیبه، جزء اول، ص ۴۶).
۷۴. المعارف ابن قتیبه، ص ۲۵۳ و انساب الاشراف، بخش چهارم، ص ۵۲۵.
۷۵. توبه، ص ۳۴.
۷۶. الفتح، ج ۲، ص ۱۵۷.
۷۷. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۳ - انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴.
۷۸. الخیوان، ج ۴، ص ۲۷۷.
۷۹. الفتح، ج ۲، ص ۱۵۸.
۸۰. انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۱۸.
۸۱. الاصابه، ج ۳، ص ۸۵.
۸۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱.
۸۳. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۴.
۸۴. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۵۱.
۸۵. همان.
۸۶. شرح نهج البلاغه ابن الحدید، ج ۳، ص ۴۲.
۸۷. شرح ابن الحدید، تاریخ طبری، تاریخ الفتح، الکامل فی التاریخ مروج الذهب و...
۸۸. الفتح (اعثم کوفی)، ج ۲، ص ۱۷۱.
۸۹. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۲.
۹۰. همان و الفتح، ج ۳، ص ۱۱۳.
۹۱. انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۷ - المعارف، ص ۱۹۵.
۹۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۷ - تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۴۹.
۹۳. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۸۳.
۹۴. انساب الاشراف، ج ۴، ص ۵۸۰.
۹۵. برداشت از الامامه و السیاسة.
۹۶. مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۷.
۹۷. اشعار او در جلد دوم "الفدیر" آورده شده، ص ۳۴.
۹۸. جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ابن الحدید، ج ۱، ص ۱۷۱، نقل به اختصار.
۹۹. همان، ص ۱۷۳.
۱۰۰. الامامه و السیاسة، ج ۱، ص ۳۰ - شرح نهج البلاغه، ابن الحدید، ج ۱، ص ۱۱۲.